



بسیج اساتید دانشکده امام خامنه ای بوشهر - ۳۱ شهریور ۱۴۰۰



شهید صافی: کم سال ترین شهید

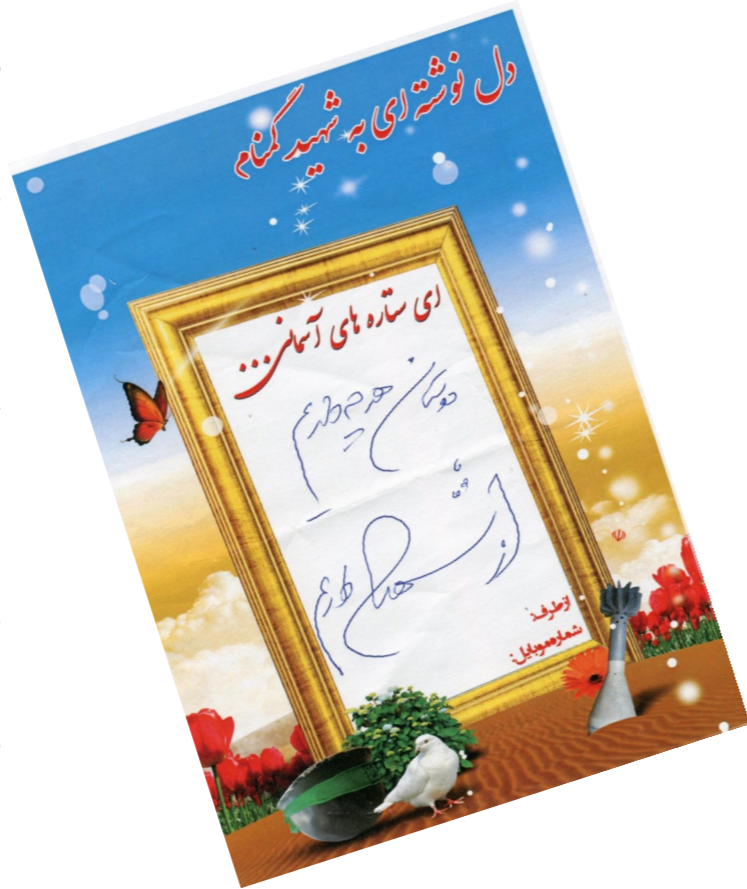


شهید صافی کبوتری خونین بال و عاشق بود که در سن ۱۳ سالگی آسمانی شدن را با گام نهادن بر نردبان پاک الهی برگزید تا عشق خویش را در دفاع از میهن پاکش و اسلام عزیز و رهبر فرزانه اش به همه نشان دهد.

شهید صافی در سال ۱۳۴۸ هم زمان با میلاد پربرکت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در خانواده ای فقیر و مذهبی پا به عرصه گیتی نهاد.

پدرش زایر عباس صافی از افراد نیک و دلباخته و شیفته اهل بیت است که جوانانی چون حسین را می تواند آن جوری تربیت کند که در سن ۱۳ سالگی جان خود را فدای دین و مذهب نمایند. حسین در همان کودکی در نزد خانواده مسلمان و مذهبی اش تعلیمات اسلامی را فراگرفت و از دوران طفولیت و کودکی بود که اخلاق اسلامی پسندیده در وی مشاهده شد و اخلاق روحانی و معنوی شهید باعث شده بود که توجه بسیاری از مردم را به سوی خود جلب نماید.

در سن ۷ سالگی به علت ذوق و استعداد بالایی که داشت پدرش جهت آموختن تحصیل علم و دانش او را به مدرسه فرستاد ولی با توجه به نداری و فقر خانواده و بیماری پدرش، او مجبور شد شبها کار کند و روزها به تحصیل علم بپردازد.



تا این که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی آغاز شد. ایشان در تظاهرات و جلسات مذهبی شرکت فعال داشت و همیشه در چنین جلساتی با توجه به سن خیلی کم، مثل دیگران خیلی ساده نظرات و پیشنهادات خود را به حاضرین در جلسه می گفت.

شهید صافی با شروع جنگ تحمیلی بر حسب تکلیف و وظیفه شرعی و بنا به دستور رهبرش به خیل عظیم سپاهیان اسلامی می پیوندد و در بسیج سپاه پاسداران منطقه ثبت نام کرده و نام خود با این عمل بر جریده عالم ثبت می نماید. او حدس می زند که اگر به این قافله عظیم نپیوندد، کامل نیست و تکامل انسانیت او شاید در گرو پیوستن به این سپاه مقدس می باشد.

شهید بعد از ۲ روز که از حمله بستان گذشته بود و در سنگرهای تکفیره مستقر بودند، سنگر ایشان مورد اصابت یک گلوله خمپاره قرار گرفته و شهید صافی با از دست دادن قسمتی از سر و صورت خود به درجه رفیع شهیدان نائل می آید.

پندار ما اینست که

شهدا رفته اند و ما مانده ایم، اما حقیقت این است که زمانه ما را با خود برده است و شهدا مانده اند.

شهید سید مرتضی آوینی



واقعاً خوش آمدی به شهر ما....



جانانگان وصال در شوق دیدار می گیرند



... بزین از سوز سینه بانوای دامام



عاشقی جرم منگیست گرفتارم کرد
خواب بودم که شبی عشق تو بیدارم کرد
آدم گریه کنم تا تو مگامم بکنی
چون ساره به تماشای شب تارم کرد

ای شهید! بیاتابه تو گویم؛ غم دل با تو بگویم

نجوای موکیان با زایران (به مناسبت اربعین سالار شهیدان)

سلام زائر عزیز، نمی دانم از کجا می آیی، ولی یک چیز رامی دانم و آن هم اینکه چیز عجیبی در درونت تو را به اینجا کشانده. صبر کن. حتما می خواهی بگویی عشق امام حسین تو را اینجا آورده است. نه! بعید می دانم عشق امام حسین تو را اینجا آورده باشد. حتما می خواهی بگویی آماده ام برای عرض ارادت. باز هم می گویم نه تو برای عرض ارادت هم نیامده ای. زائر عزیز، حتما می گویی آماده ام تا برای آن دنیایم توشه ای ببرم نمی دانم شاید ده ها دلیل دیگر داشته باشی. اما این را بدان من سالهاست در این بیابان برهوت در این صحرای بی آب و علف در این گرد و خاک ها هستم و زائران را مناظره می کنم اینجا موطن من نبود..... اما دور و بر من را نگاه کن. می بینی چقدر زائر اینجا جمعند من هم مثل تو روز اول فکر می کردم آماده ام تا توشه ای برای آخرت خود ببرم.من هم مثل تو فکر می کردم که آماده ام برای عرض ارادت. نه! برادر عزیز، نه خواهر محترم اینجا نه تو آماده ای و نه من اما این را بدان تو در اینجا هستی چون مطمئن باش برگزیده ایی فکر می کنی خودت آمدی نه،

خودت نیامده
آورده است.
همه به او
کسی که تو
عاشق توست
من اینجا چرا
آورده است او
همراهش
کلاس درس
می بینیم که

آورده است تا بدانیم مکتب به حرف و شعار نیست آورده است تا بدانیم السلام علی الحسین چه معنی دارد آورده است تا بدانیم تشنگی تنها تشنگی لب نیست حسین ایدئولوژی است حسین راه است حسین روش است حالا می دانی چرا می گویم تو به خودی خود اینجا نیامده ای حسین تو آورده است پس قدر بدان و باز هم قدر بدان

داشتم تو جبهه مصاحبه می گرفتم کنارم ایستاده بود که یهو یه خمپاره اومد و بوممم... نگاه کردم دیدم یه ترکش بهش خورده و افتاده روی زمین دوربین رو برداشتم و رفتم سراغش بهش گفتم توی این لحظات آخر اگه حرف و صحبتی داری بگو در حالی که داشت شهادتین رو زیر لب زمزمه می کرد ، گفت: من از امت شهید پرور ایران یه خواهش دارم:

اونم اینکه وقتی کمپوت می فرستید جبهه خواهشاً اون کاغذ روی کمپوت رو جدا نکنید

بهش گفتم: بابا این چه جمله ایه؟ قراره از تلویزیون پخش بشه ها! یه جمله بهتر بگو برادر... با همون لهجه ی اصفهانیش گفت:

اخوی! آخه نمی دونی ، تا حالا سه بار به من رب گوجه افتاده..

هوا خیلی سرد شده بود

فرمانده گردانمون همه ی بچه ها رو جمع کرد

بعد هم با صدای بلند گفت:

کی سردشه؟!

کی خسته است؟

-دشمن!!!

همه با انرژی گفتیم: دشمن!!!

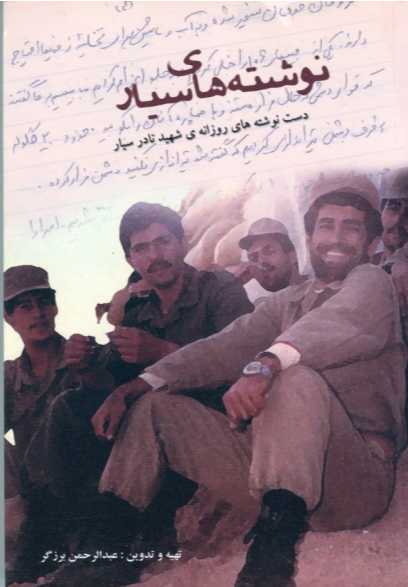
آفرین... خوبه! حالا برید به کارتون برسید پتو کم بوده ، به

ادامه داد:

گردان ما نرسیده..

کی ناراحته؟

-دشمن!!!!



تاکنون تلاش های بسیاری در حوزه ادبیات جنگ و دفاع مقدس به رشته تحریر درآمده است. مجموعه کتب تالیفی کنگره سرداران شهید که در نوع خود بسیار بی نظیر است. لکن یکی از کتاب هایی که توجه من را جلب کرد کتاب ”نوشته های سیار“ که مجموعه دست نوشته های روزانه شهد نادر سیار بوده است، می باشد. در واقع این کتاب

گاهی متفاوت به مقوله جنگ دارد. در این کتاب که نگارنده شهید نادر سیار می باشد، مجموعه خاطرات روزانه خود را در جنگ به رشته تحریر در آورده است. شهید سیار با این حرکت خود توانسته گوشه ای از جنگ را مکتوب نماید و به دست آیندگان برساند.

از جمله نکات بارز این کتاب نگارش روان این کتاب است که باعث می شود خواننده پا به پای شهید سیار خود را در جبهه ببیند و حضور مستمر داشته باشد. این کتاب در سال ۱۳۸۹ توسط دفتر پژوهش های نظری و مطالعات راهبردی نیروی دریایی نیروی ارتش جمهوری اسلامی ایران و توسط عبدالرحمن برزگر تدوین شده است. شهید نادر سیار از همان روزهای اول جنگ با حضور خود در جبهه توانسته آن روزهای اول جنگ را به خوبی مکتوب نماید.

روز اول جنگ: ۳۱ شهریور ۱۳۵۹

در اولین روز حمله سراسری دشمن به خاک جمهوری اسلامی ایران، نیروهای عراقی به پاسگاه های مرز مشترک با ایران -از آبادان تا شمال قصر شیرین—هجوم آوردند و با پشتیبانی آتش توپخانه و بمباران هوایی، بسیاری از پاسگاه ها را تصرف کرده، پیشروی به سوی نقاط سوق الجیشی را شروع کردند، نیروهای خودی هم که آمادگی چندانی نداشتند، با احساس خطر از تصرف نقاط بیشتر و شهرهای مهم، پی در پی درخواست کمک و پشتیبانی می کردند.

هواپیماهای دشمن نیز از بعد ازظهر، هجوم به شهرها و مناطق استراتژیک را آغاز کردند و تا قبل از تاریکی شب، با تجاوز به ۱۹ شهر، فرودگاه ها، پایگاه ها ورا هدف قرار دادند. همچنین درگیری هایی بین نیروهای دریایی خودی و دشمن در اروندرود و خلیج فارس رخ داد.

۲-به گفته یک مقام استانداری بوشهر در حدود ساعت ۱/۵۰ دقیقه امروز در پی حملات هوایی که از سوی جنگده های عراقی صورت گرفت یک باند پایگاه هوایی بوشهر و فرودگاه شهر مورد حمله قرار گرفت و برج مراقبت فرودگاه آسیب دید. این بمباران تا ۲۰۰ متری مناطق مسکونی جفره را در بر می گیرد و حفره های چهار متری در محل بمباران بر جای باقی مانده است.

همین گزارش حاکی است که صدای ۴ انفجار مهیب در بوشهر شنیده شده و شهر به لرزه در آمده است. شیشه های چند ساختمان به دنبال صدای انفجار شکست. در ساعت ۵/۵۰ بعد ازظهر ۶ فروند میگ عراقی مجددا در آسمان بوشهر ظاهر شدند و منطقه ای به نام محله سنگی نزدیک نیروی دریایی را بمباران کردند. گزارش دیگر حاکی است دو میگ عراقی در آبهای بوشهر و جزیره خارگ توسط قوای ایران سرنگون شدند.

۳-در درگیری های مرزی در بوشهر نیورهای مسلح ایران ۴ ناوچه موشک انداز عاق در آبهای

عملیات نادری در ساعت هفت صبح ۲۳/۷/۱۳۵۹ آغاز شد. تیپ ۳ به علت عواملی چون باز بودن هر

دو جناح و عدم آشنایی با منطقه، توانست هیچ حرکتی به سمت هدف انجام دهد.

یک هفته از آغاز جنگ گذشته بود؛ در حالی که دو لشکر مجهز ارتش عراق با نفوذ در عمق خاک ایران به رودخانه کرخه رسیده بودند و هر لحظه احتمال عبور آن‌ها از این رودخانه و تصرف راه‌آهن و جاده اندیمشک – اهواز و قطع راه‌های مواصلاتی، استان خوزستان را تهدید می‌کرد. اگرچه نیروهای مردمی، رزمندگان سپاهی و باقی‌مانده عناصر «تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ اهواز در حوالی پل نادری موضع گرفته، برای جلوگیری از نفوذ دشمن از این محور در تلاش بودند، اما منطقه‌ای خالی از مدافعان بین پل نادری تا شهر شوش با عرضی حدود ۴۰ کیلومتر، تهدیدی جدی محسوب می‌شد.

علاوه بر این، در جنوب شوش تا ۴۰ کیلومتری شمال اهواز نیز منطقه خالی دیگری بود که دشمن از تمامی نقاط این مناطق می‌توانست از کرخه عبور کند و خود را به جاده اندیمشک – اهواز برساند. وجود این تهدیدات بود که مقابله با دشمن در این محور را نسبت به سایر محورهای وصولی حیاتی‌تر کرده بود. بر همین اساس مقرر گردید برای عقب راندن لشکرهای ۱ و ۱۰ ارتش عراق از غرب کرخه، عملیاتی طراحی گردد و پس از رسیدن نیروهای کمکی به اجرا گذاشته شود.

با ورود لشکر ۲۱ پیاده حمزه (که به‌تازگی با ادغام دو لشکر ۱ و ۲ پیاده تهران تشکیل شده بود) در ۱۳۵۹/۷/۱۵ به خوزستان، این لشکر مأموریت یافت ضمن پدافند در سرپل‌های موجود در ساحل غربی رودخانه کرخه، با اجرای عملیاتی تیپ ۲۴ مکانیزه عراق را که در مقابل سرپل غربی پل نادری پدافند می‌کرد، منهدم کند و سپس تپه‌های علی‌گرده‌زد و ابوصلیبی خات را آزاد کند. به لشکر ۱۶ زرهی قزوین مأموریت داده شد که عملیات را به سمت غرب ادامه داده و نیروهای دشمن را تا نوار مرزی عقب براند.

بر اساس طرح مانور، لشکر ۲۱ پیاده حمزه با دو تیپ وارد عمل می‌شد. تیپ ۱ مأموریت داشت با یک گردان تانک در محور جاده پل نادری – عین خوش پیشروی کرده و از سمت شرق به تپه علی‌گرده زد حمله کند و با یک گردان تانک دیگر در محور سه‌راهی قهوه‌خانه به سمت تپه ابوصلیبی خات پیشروی و آن را تصرف کند. تیپ ۳ لشکر ۲۱ نیز مأموریت داشت با سه گردان پیاده از ارتفاعات شمالی به سمت جنوب تک کرده و قسمت غربی تپه علی «گره‌زد «را آزاد کند.

عملیات در ساعت هفت صبح ۲۳/۷/۱۳۵۹ آغاز شد .تیپ ۳ به علت عواملی چون باز بودن هر دو جناح و عدم آشنایی با منطقه، نتوانست هیچ حرکتی به سمت هدف انجام دهد. واحدهای تانک تیپ ۱ حول محور پل نادری – سه‌راهی قهوه‌خانه به حرکت درآمدند. در آغاز عملیات، دشمن واکنشی نشان نداد. یگان‌های تانک نیز به تصور آنکه عراقی‌ها هنوز نتوانسته‌اند پدافند خود را سازمان دهند یا احتمال اینکه از منطقه عقب‌نشینی کرده‌اند، بر سرعت خود افزودند.

درحالی‌که دو ستون از یگان‌های تانک کمتر از یک کیلومتر از خط خودی در غرب پل نادری دور شده بودند، آتش سلاح‌های ضد زره دشمن در ساعت ۸ صبح روی تانک‌های در حال حرکت گشوده شد. هرچه تانک‌ها به خط پدافندی دشمن نزدیک‌تر می‌شدند حجم آتش ضدتانک افزایش می‌یافت . جنگ‌افزارهای ضد زره عراق، تانک‌های در حال حرکت به سمت سه‌راهی قهوه‌خانه را که مسیر حرکتشان تقریباً موازی جاده بود، از پهلو هدف قرار می‌دادند .یگان‌های حمله‌کننده که انتظار چنین واکنشی را نداشتند و نیز اطلاعات صحیح از توان و گسترش دشمن نداشتند، با این احساس که در دام افتاده اند، برای نجات خود پراکنده شدند که همین پراکندگی موجب از هم گسیختن یگان‌ها شد.

بدین ترتیب تاکتیک به کار گرفته شده، مانع از کسب موفقیت شد. ۱۷ ماه بعد، عملیات مشترک سپاه و ارتش با نام فتح‌المبین در این منطقه به اجرا درآمد.

شهید سید مرتضی آوینی

هنر آنست که بمیری، پیش از آن که بمیرانندت و مبدأ و منشأ حیات، آنانند که چنین مرده اند!